



تقریرات دروس خارج فقه

حضرت آیت الله سید محمد رضا مدرسین طباطبائی یزدی (دامت برکاته)

سال تحصیلی ۹۵-۱۳۹۴

جلسه شصت و هشتم؛ سه شنبه ۱۳۹۵/۱/۱۷

استدلال به روایات صحت عقد نکاح فضولی عبد

عرض کردیم روایاتی که به نوعی تصحیح نکاح فضولی از آن‌ها استفاده می‌شود دو قسم است، یک قسم روایاتی که در مورد نکاح فضولی حرّ وارد شده است. قسم دوم روایاتی است که در مورد عقد نکاح فضولی عبد وارد شده است.

روایاتی که در مورد نکاح فضولی حرّ بود را خواندیم و عرض کردیم روایات نکاح فضولی عبد را جداگانه ذکر می‌کنیم؛ زیرا غیر واحد من الفقهاء گفته‌اند از این روایات حتّی به غیر از طریق اولویت یا قطع به مساوات، می‌توان صحت مطلق عقد فضولی بعد از الحاق اجازه را استفاده کرد، و در نتیجه اشکالی که در استدلال به اولویت یا قطع به مساوات وارد بود و ما هم پذیرفتیم، در این جا وارد نیست، و آن از طریق استناد به تعلیلی است که در این روایات وارد شده است؛ چراکه مناط اشکال در این روایات، اختصاص به نکاح حتّی نکاح عبد ندارد، هم‌چنین مناط رفع اشکال و پاسخ امام علیه السلام نیز اختصاص به نکاح ندارد، و همه‌ی موارد فضولی را شامل می‌شود.

از جمله اعلامی که بر این استدلال تاکید کرده‌اند، محقق نائینی و حضرت امام علیه السلام می‌باشند، در عین حال سید خویی رحمته الله علیه و برخی دیگر به این استدلال اشکال کرده‌اند. ما ابتدا بعض این روایات را ذکر می‌کنیم و سپس کلمات اعلام را نقل و بررسی می‌کنیم.

روایات دالّ بر صحت نکاح فضولی عبد

صاحب وسائل رحمته الله علیه روایاتی که در مورد نکاح فضولی عبد وارد شده، در بیش از یک باب ذکر فرموده

است از جمله در باب بیست و چهارم^۱ از أبواب نکاح عبید و إماء. بعض این روایات عبارتند از:

۱. مصححه‌ی زراره:

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ عُمَرَ بْنِ أَدِينَةَ عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ مَمْلُوكٍ تَزَوَّجَ بِغَيْرِ إِذْنِ سَيِّدِهِ فَقَالَ: ذَاكَ إِلَى سَيِّدِهِ إِنْ شَاءَ أَجَازَهُ وَإِنْ شَاءَ فَرَّقَ بَيْنَهُمَا قُلْتُ: أَصْلَحَكَ اللَّهُ إِنْ أَحْكَمَ بِنَ عَتِيْبَةَ وَ إِبْرَاهِيمَ النَّخَعِيَّ وَ أَصْحَابَهُمَا يَقُولُونَ إِنَّ أَصْلَ النِّكَاحِ فَاسِدٌ وَ لَا تُحِلُّ إِجَازَةَ السَّيِّدِ لَهُ فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام: إِنَّهُ لَمْ يَعْصِ اللَّهَ وَ إِنَّمَا عَصَى سَيِّدَهُ فَإِذَا أَجَازَهُ فَهُوَ لَهُ جَائِزٌ.

وَ رَوَاهُ الصَّدُوقُ بِإِسْنَادِهِ عَنِ ابْنِ بُكَيْرٍ عَنْ زُرَّارَةَ مِثْلَهُ.^۲

این روایت از لحاظ سند تمام است و به خاطر پدر علی بن ابراهیم یعنی ابراهیم بن هاشم، از آن تعبیر به مصححه یا حسنه‌ی کالصحیحه می‌شود.

زراره می‌گوید از امام باقر عليه السلام در مورد عبدی سؤال کردم که بدون إذن مولایش ازدواج کرده است، حضرت فرمودند: امر آن به دست مولایش است، اگر خواست اجازه بدهد و اگر خواست بین آن‌ها جدایی بیندازد. عرض کردم: خدا امر شما را به صلاح آورد. همانا حکم بن عتیبه و ابراهیم النخعی و اصحاب آن دو می‌گویند اصل نکاح فاسد است و اجازه‌ی سید آن را برای عبد حلال نمی‌کند. حضرت فرمودند: همانا عبد عصیان خداوند متعال نکرده بلکه عصیان سیدش را کرده است، پس هرگاه مولا اجازه بدهد، نکاح برای عبد جایز است.

[دلالت این روایت بر تصحیح عقد نکاح فضولی عبد با الحاق اجازه‌ی مولا، تمام است.]

این مطلب را هم تذکر دهیم که برخی در استدلال به مثل صحیحه‌ی ابو عبیده الحذاء اشکال کردند که لحن این روایت با لحن روایات نکاح عبد بدون إذن سیدش متفاوت است؛ زیرا در این روایت لفظ [«جائز»] و «خیار» آمده، در حالی که در روایات نکاح فضولی عبد تعبیر به «أجاز» و امثال آن آمده است، لذا

۱. صاحب وسائل عليه السلام این باب را این‌طور نامگذاری کرده‌اند: «بابُ أَنْ الْعَبْدَ إِذَا تَزَوَّجَ بِغَيْرِ إِذْنِ مَوْلَاهُ كَانَ الْعَقْدُ مَوْقُوفًا عَلَى الْإِجَازَةِ مِنْهُ فَإِنْ أَجَازَهُ صَحَّ وَ لَا يَحْتَاجُ إِلَى تَجْدِيدِ الْعَقْدِ وَ حُكْمِ الْمَهْرِ» همان‌طور که قبلاً بیان کردیم، اگر دلالت روایات بابی در نزد صاحب وسائل عليه السلام تمام باشد و مطلب به راحتی از روایات استفاده شود، فتوای خود را که مستفاد از روایات است در عنوان باب ذکر می‌کند. در این باب هم چون دلالت روایات بر صحت نکاح فضولی عبد در نزد ایشان تمام بوده، عنوان باب را چنین ذکر کرده است، اما چون حکم مهریه در این روایات در نزد ایشان مقداری ابهام داشته، در عنوان باب تعبیر به «حکم المهر» کرده‌اند.

۲. وسائل الشیعة، کتاب النکاح، ج ۲۱، أبواب نکاح العبیید و الاماء، باب ۲۴، ح ۱، ص ۱۱۴ و الکافی، ج ۵، ص ۴۷۸.

معلوم می‌شود این صحیحه درصدد بیان نکاح خیاری است و ربطی به نکاح فضولی ندارد.

در جواب عرض می‌کنیم چنین نیست که آن روایات با این روایت متفاوت باشد بلکه در بعض جاها عین هم است مانند این که در این روایت داشت «ذاک الی سیده» و در بعض روایات نکاح فضولی حر داشت «ذاک الی ابنه»، پس این که در آن روایت لفظ خیار آمده اما در روایات دیگر «أجاز» و امثال آن آمده، موجب نمی‌شود بگوییم روایت درصدد بیان مطلب دیگری است.

۲. روایت زراره:

و [مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ] عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ مُوسَى بْنِ بَكْرِ عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ تَزَوَّجَ عَبْدُهُ بِغَيْرِ إِذْنِهِ فَدَخَلَ بِهَا ثُمَّ أَطْلَعَ عَلَى ذَلِكَ مَوْلَاهُ قَالَ: ذَاكَ لِمَوْلَاهُ إِنْ شَاءَ فَرَّقَ بَيْنَهُمَا وَإِنْ شَاءَ أَجَازَ نِكَاحَهُمَا فَإِنْ فَرَّقَ بَيْنَهُمَا فَلِلْمَرْأَةِ مَا أَصْدَقَهَا إِلَّا أَنْ يَكُونَ اغْتَدَى فَأَصْدَقَهَا صَدَاقًا كَثِيرًا وَإِنْ أَجَازَ نِكَاحَهُ فَهُمَا عَلَى نِكَاحِهِمَا الْأَوَّلِ فَقُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام: فَإِنْ أَصَلَ النِّكَاحَ كَانَ عَاصِيًا فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام: إِنَّمَا أَتَى شَيْئًا حَلَالًا وَ لَيْسَ بِعَاصٍ لِلَّهِ إِنَّمَا عَصَى سَيِّدَهُ وَ لَمْ يَعْصِ اللَّهَ إِنْ ذَلِكَ لَيْسَ كَاتِبَانِ مَا حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ مِنْ نِكَاحٍ فِي عِدَّةٍ وَ أَشْبَاهِهِ.

و رَوَاهُ الصَّدُوقُ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُوسَى بْنِ بَكْرِ مِثْلَهُ.^۳

زراره می‌گوید از امام باقر عليه السلام سؤال کردم درباره‌ی مردی که عبدش بدون إذن او ازدواج کرده و دخول هم کرده، سپس مولایش مطلع شده است. حضرت فرمودند: امر آن دست مولایش است، اگر خواست بین آن‌ها جدایی بیندازد و اگر خواست نکاح آن‌ها را اجازه کند. اگر بین آن‌ها جدایی انداخت، برای زن است مهرش، مگر این که تعدی کرده باشد و مهر زیادی قرار داده باشد، و اگر نکاح او را اجازه کند در این صورت آن دو بر همان نکاح اول هستند [و نیاز نیست دوباره عقد بخوانند]. خدمت حضرت عرض کردم: همانا در اصل نکاح، عبد عاصی است! حضرت فرمودند: همانا شیء حلالی را آورده و عصبان خداوند نکرده است، همانا فقط عصبان مولایش را کرده و عصبان خداوند را نکرده است. همانا این مانند اتیان حرام الهی مثل نکاح در عده و امثال آن نیست.

این روایت از لحاظ سند به خاطر موسی بن بکر - که ما قبلاً گفتیم کلامی در مورد وثاقت ایشان داریم - ناتمام است.

۳. همان، ج ۲، ص ۱۱۵ و الکافی، ج ۵، ص ۴۷۸.

۳. روایت عبید بن زرارہ:

مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَبْدِ الْعَزِيزِ الْعَبْدِيِّ عَنْ عُيَيْدِ بْنِ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِي عَبْدِ بَيْنَ رَجُلَيْنِ زَوْجَهُ أَحَدُهُمَا وَالْآخَرُ لَا يَعْلَمُ ثُمَّ إِنَّهُ عَلِمَ بَعْدَ ذَلِكَ أَلَهُ أَنْ يُفْرَقَ بَيْنَهُمَا؟ قَالَ: لِلَّذِي لَمْ يَعْلَمْ وَلَمْ يَأْذَنْ أَنْ يُفْرَقَ بَيْنَهُمَا وَإِنْ شَاءَ تَرَكَهُ عَلَى نِكَاحِهِ. وَرَوَاهُ الصَّدُوقُ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ.^۴

[این روایت از لحاظ سند به خاطر عبدالعزیز العبدی^۵ که تضعیف شده ناتمام است.]

زراره از امام صادق عليه السلام نقل می کند که از حضرت سؤال شد در مورد عبدی که مملوک دو نفر است و یکی از آنها عبد را تزویج کرده و دیگری علم ندارد سپس علم پیدا می کند، آیا می تواند بین آنها جدایی بیندازد [و نکاح را باطل کند؟] حضرت فرمودند: کسی که علم نداشته و اذن نداده است، می تواند بین آنها جدایی بیندازد و اگر خواست می تواند آنها را بر نکاحشان ترک کند.

[تصرف در مال مشاع باید با رضایت هر دو مالک باشد، در این جا چون یکی از دو مالک بدون اذن دیگری عبد را تزویج کرده، لذا حضرت فرمودند مالک دیگر مختار است که عقد را اجازه یا رد کند.]

۴. صحیحہی معاویة بن وهب:

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ وَهَبٍ قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فَقَالَ: إِنِّي كُنْتُ مَمْلُوكًا لِقَوْمٍ وَإِنِّي تَزَوَّجْتُ امْرَأَةً حُرَّةً بَعِيرٍ إِذْ نِ مَوَالِيٍّ ثُمَّ أَعْتَقُونِي بَعْدَ ذَلِكَ فَأَجِدُ نِكَاحِي إِيَّاهَا حِينَ أُعْتِقْتُ؟ فَقَالَ لَهُ: أَمَا كَانُوا عَلِمُوا أَنَّكَ تَزَوَّجْتَ امْرَأَةً وَأَنْتَ مَمْلُوكٌ لَهُمْ؟ فَقَالَ: نَعَمْ وَ سَكُنْتُ عَنِّي وَلَمْ يُعَيِّرُوا عَلِيَّ قَالَ فَقَالَ: سَكُونْتُهُمْ عَنكَ بَعْدَ عِلْمِهِمْ إِفْرَارٍ مِنْهُمْ أُثْبِتُ عَلَى نِكَاحِكَ الْأَوَّلِ.^۶

این روایت از لحاظ سند صحیحہ می باشد.

معاویة بن وهب البجلی نقل می کند که مردی خدمت امام صادق عليه السلام آمد و عرض کرد: من مملوک

۴. وسائل الشیعة، ج ۲۱، کتاب النکاح، أبواب نکاح العبيد و الإماء، باب ۲۵، ح ۱، ص ۱۱۶ و تهذيب الاحكام، ج ۸، ص ۲۰۷.

۵. رجال النجاشي - فهرست أسماء مصنفي الشيعة، ص ۲۴۴.

عبد العزيز العبدی کوفی، روی عن أبي عبد الله عليه السلام، ضعيف، ذكره ابن نوح. له كتاب يرويه جماعة. أخبرنا أبو العباس أحمد بن علي قال: حدثنا الحسن بن حمزة قال: حدثنا ابن بطه قال: حدثنا محمد بن الحسن الصفار، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن الحسن بن محبوب، عن عبد العزيز بكتابه.

۶. وسائل الشیعة، ج ۲۱، کتاب النکاح، أبواب نکاح العبيد و الإماء، باب ۲۶، ح ۱، ص ۱۱۷ و الکافی، ج ۵، ص ۴۷۸.

قومی بوم و بدون إذن موالی خود با زن حرّی ازدواج کردم، سپس من را آزاد کردند، آیا نکاح با آن زن را وقتی آزاد شدم باید دوباره بخوانم؟ حضرت از او پرسیدند: آیا می دانستند که تو با زنی ازدواج کرده‌ای در حالی که مملوک آنهایی؟ عرض کرد: بله، فهمیدند و سکوت کردند و تغییری نسبت به من انجام ندادند. حضرت فرمودند: سکوت آن‌ها بعد از علمشان، اقرار است، بر نکاح اولت ثابت باش.

این روایت هم در مورد عقد نکاح عبد بدون إذن مولا بوده که با اجازه‌ی مستفاد از سکوت مولا تصحیح می‌شود. روایات دیگری هم در این باره وجود دارد.

استدلال محقق نائینی^۷ به روایات نکاح فضولی حرّ برای اثبات صحت عقد فضولی

محقق نائینی^۷ می‌فرماید: از تعلیل موجود در این روایات می‌توان صحّت مطلق عقود فضولی بعد از الحاق اجازه‌ی اصیل را استفاده کرد، بدون این که نیاز به قیاس اولویت یا مساواتی باشد که مبتلای به اشکال است. به این بیان که:

۷. منیة الطالب فی حاشیة المکاسب، ج ۱، ص ۲۱۵:

[من أدلة صحة الفضولی الروایات الواردة فی النکاح]

قوله قدّس سرّه و ربما يستدلّ أيضا بفحوى صحّة عقد النکاح من الفضولی فی الحرّ و العبد إلى آخره

يمكن الاستدلال بالروایات الواردة فی صحّة عقد النکاح الصّادر من العبد بلا إذن إذا لحقه إجازة المولى بتقريب آخر غير الأولویة حتّى یورد علیها بأنّها ظنیّة لأنّ مصالح الأحکام خفیّة و هو أنّ ظاهر قوله^۷ إنه لم یعص الله إنّما عصى سیّده أنّ المناط فی البطلان هو عدم تشریع الله سبحانه المنشأ بالعقد و أمّا إذا كان مشروعا من قبله سبحانه و لكنّه فی عقده تصرف فی سلطان الغير فهو منوط بإجازته فإذا جاز فقوله^۷ إذا أجاز جاز بمنزلة کبری کلیة و خصوصية كون العاقد عبدا و كون ذی الحقّ سیّدا ملغی قطعاً لأنّه علیه السّلام فی مقام بیان أنّ کلّ من تصرف فی متعلّق حقّ الغير فأمّر هذا التصرف راجع إلى ذی الحقّ إن شاء أبطله و إن شاء أجازته و علی هذا فلو فرض أنّ نکاح العبد من قبیل بیع الراهن لا من قبیل بیع مال الغير فلا یضّر بالاستدلال لأنّ المناط فی صحّة الفضولی توقف العقد علی إجازة الغير سواء كان جهة الوقوف كون المال مال الغير أمّ كونه متعلّقاً لحقّ الغير کتعلّق حقّ الرهانة أو حقّ الغرماء و الدیان أو حقّ السّادات و الفقراء و نحو ذلك. مع أنّ كون نکاح العبد من قبیل بیع الراهن لا وجه له لما عرف أنّ نکاحه لنفسه من قبیل بیع الفضولی مال غیره لأنّه تصرف فی ملک المولى لأنّ نفسه ملک لسیّده.

نعم نکاحه للغير و ضمانه و نذره و کلّ ما يتعلّق برقبته بعد العتق لا یرجع نتیجته إلى سیّده و علی هذا فما عن ابن حمزة قدّس سرّه من أنّ نکاح العبد و کذا نکاح الحرّ لغيره کنکاح الولیّ الشرعیّ و العرفیّ إنّما یصحّ بالإجازة لخصوصیة خاصّة فی کلّ مورد فالتعدّی من هذه الموارد إلى مطلق نکاح الفضولی فضلا عن سائر عقود مشكل لا وجه له لأنّ المناط فی الاستدلال إذا كان العلة المنصوصة فیتعّدی منها إلى کلّ مورد توجد فيه العلة و بالجملة استفادة حکم غیر ما ذکر فی النصّ عمّا ذکر فيه علی أنحاء منها ما إذا علم عدم الفرق بین ما ذکر فيه و غیره كما إذا سئل عن رجل صلّی بغير وضوء فقبیل یعبد و منها ما إذا اشتمل الکلام علی عموم یشمل المورد و غیره كما إذا سئل عن رجل شکّ فی السّجود بعد ما قام فقبیل کما شککت فی شیء و دخلت فی غیره فشککت لیس بشیء و منها ما إذا كان مشتتملاً علی علة لا یحسن التعلیل بها إلّا إذا كان العلة بمنزلة الکبریّ الکلیّة و المورد بمنزلة الصّغریّ كما لو قیل لا تشرب الخمر لأنّه مسکر و أخبار باب نکاح العبد من هذا القبیل و یمکن أن یکون من قبیل القسم الأوّل بإلغاء خصوصية السیادة

و علی أىّ حال لا ینتفی الاستدلال علی الأولویة مع أنّ دعوی كونها قطعیة لیست مجازفة.

تعلیل و نیز سیاق سؤال و جوابی که در این روایات وجود دارد، اختصاص به نکاح فضولی ندارد بلکه به گونه‌ای است که قابل تطبیق بر تمام عقود فضولی است؛ زیرا از تعلیلی که حضرت در ردّ نظر عامه و بیان وجه صحّت اصل نکاح آوردند که عبد، عصیان خداوند متعال نکرده است (إِنَّهُ لَمْ يَعْصِ اللَّهَ وَ إِنَّمَا عَصَى سَيِّدَهُ) معلوم می‌شود آن عقدی حرام و نامشروع است که موجب عصیان خداوند متعال باشد، اما اگر عقدی موجب عصیان خداوند متعال نباشد بلکه مثلاً فقط موجب عصیان سید باشد، در این صورت بعد از اجازه‌ی سید، عقد صحیح می‌شود «فَإِذَا أُجَازَهُ فَهُوَ لَهُ جَائِزٌ».

همان‌طور که ملاحظه فرمودید، مناط اشکال زراره و نیز مناط جواب امام عليه السلام عام است و از آن استفاده می‌شود وجه نظر عامه هرچه باشد، اصل عقد نمی‌تواند باطل باشد چون موجب عصیان خداوند متعال نیست. و این مناط، اختصاص به نکاح ندارد بلکه در بیع و سایر عقود معاملی جاری است.

بنابراین چون عصیان خداوند متعال قابل تغییر و جبران نیست - زیرا حلال الهی، الی یوم القيامة حلال است و حرام الهی نیز الی یوم القيامة حرام است - پس هر عقدی که موجب عصیان الهی باشد مانند عقد در عدّه، عقد بر ذات بعل، عقد غرری در بیع و امثال آن، چنین عقدی از اصل باطل می‌باشد، اما اگر عقدی موجب عصیان خداوند متعال نباشد بلکه موجب عصیان سید، مالک، ذی الحق و امثال آن باشد، در این موارد نیز هرچند عصیان سید و امثال آن می‌تواند موضوع عصیان الهی باشد^۸، اما چون این عصیان استدامه قابل تبدل و جبران است به سبب حصول رضایت، لذا بعد از حصول رضایت سید، مالک و امثال آن، عقد صحیح و مؤثر می‌باشد.

مرحوم امام عليه السلام^۹ نیز در مطلب موافق مرحوم نائینی عليه السلام هستند، الا این که سید خوئی عليه السلام و برخی دیگر، به

۸. این که می‌گوییم عبد عصیان خداوند متعال نکرده، به این معناست که عبد با انشاء عقد اولاً و بالذات عصیان خداوند متعال را نکرده بلکه اولاً و بالذات عصیان سیدش را کرده است، اما در طول عصیان سید، عصیان خداوند متعال هم کرده است؛ زیرا طبق مبنایی که ما سابقاً تقریب کردیم، چون عبد حق تصرف در امور مهمّه از جمله انشاء عقد را ندارد، لذا از این جهت عصیان خداوند متعال را کرده است، اما این عصیان در طول عصیان سید است.

۹. کتاب البیع (للإمام الخميني)، ج ۲، ص ۱۵۴:

يمكن الاستدلال بها بوجه آخر، و هو أن زرارة حكى فتوى الحكم، و النخعي، بأن أصل النكاح فاسد، و لا تحلّ إجازة السيّد له، و لم يذكر وجه فتواهما،

فأجاب أبو جعفر (عليه السلام): بأنّه لم يعص الله، إنّما عصى سيّده، فإذا أجازة فهو له جائز. فيظهر منه أنّ الوجه في عدم الجواز منحصر بعصيان الله تعالى، و هو غير محقق، و أمّا عصيان السيّد فهو لا يوجب إلغاء الإنشاء، بل لحوق إجازته موجب لصحّته، فيظهر منه أنّ مخالفة العبد لسيّده موجبة لعدم النفوذ الفعلي لا مطلقاً.

این تقریر اشکال کرده‌اند.

والحمد لله رب العالمین

جواد احمدی

فیظہر من السؤال و الجواب أنّ الوجه فی البطلان منحصر بمخالفة اللّٰه، التی لا یمکن أن تجبر بالإجازة، و أمّا مخالفة السیّد فقابله للجبران بالإجازة.

بل الظاهر أنّ جهة الفضولیة لم تكن وجهاً للشبهة و البطلان حتّى لدی العامة، و إلّا فمجرد عدم عصیان اللّٰه لا یدفع إشکالهم إن كانت الفضولیة أيضاً موجبة للبطلان، فکأن قولهم: لا تحلّ إجازة السیّد، مبنی علی أنّ مخالفة اللّٰه لا ترفع بإجازة السیّد.

فأجاب: بأنّ العصیان لیس فی أصل النکاح، بل فی مخالفة السیّد، و هی لا توجب البطلان:

أما من حیث الحرمة، فالأنها لا تتعلّق بعنوان النکاح حتّى یقال: حرمة النکاح دلیل علی بطلانه، أو حرمة تنافی تنفیذه، بل تعلّقت بعنوان مخالفة المولی، و لا یمکن سرایة الحكم من عنوان إلی عنوان آخر، كما فصلناه فی محلّه.

و أمّا من حیث الفضولیة، فإنها لا توجب البطلان المطلق، بل توجب الوقوف علی الإجازة، فکأن صحّة الفضولی كانت مفروغاً عنها لدی الفریقین.

و بالجملة: إنّ الشبهة لم تكن مربوطة بالنکاح حتّى یتمسک بالأولیة.